حقیقت معرفت، شناخت شهودی ذات و آثار ذات حق

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‌ اللَه عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

معرفتی یا مولای دلیلی علیک و حبی لک شفیعی الیک و انا واثق من دلیلی بدلالتک و ساکن من شفیعی الی شفاعتک

 شناخت من به تو ای مولای من، راهنمای من به سوی تو است و محبت من به تو، شفیع من در نزد تو است و من اطمینان دارم که این دلیل مرا به سمت تو دلالت و هدایت خواهد کرد، اطمینان دارم. و این شفیعی که در پیشگاه تو عرضه داشتم که عبارت است از همان محبت من به تو، این شفیع با کمال آرامش و طمأنینه و سکون و آرامش خاطر، مرا به شفاعت تو خواهد رسانید و به شفاعت تو متصل خواهد کرد.

 راجع به مسئلۀ معرفت، خدمت رفقا مطالبی عرض شد و مسئله تا حدودی روشن شد که میزان ارزش انسان به مقدارشناخت او است از عالم حقایق و عالم واقع. و به هر میزان که شناخت او بیشتر باشد درجۀ او بالاتر است و این شناخت به همین سهولت برای کسی حاصل نمی‌شود و با خواندن کتاب برای انسان به دست نمی‌آید. بله! کمک و راهنمایی می‌کند و موانع را برمی‌دارد ولی این شناختی که مورد نظر امام علیه السلام است، این شناخت تحصیلش راه خاصی را می‌طلبد و رسیدن به او مسیر خاصی را طلب می‌کند. این شناخت شناخت واقع و شناخت حقیقت عالم وجود است و شناخت ذات اقدس پروردگار و آثار ذاتی و وجودی او و کیفیت تراوش حقیقت وجود توسط اسماء و صفات کلیه در مظاهر جزئیه، شناخت یعنی این. و الاّ با صرف تدریس و تدرّس و تعلیم و تعلّم و مطالعه، محفوظاتی برای انسان حاصل خواهد شد و این محفوظات نمی‌تواند در وجود انسان به نحوی رسوخ و نفوذ کند که آن حالت جهل را که حاکم بر نفس است و بر محور تخیلات و توهمات و احساسات قرار دارد عوض کند و تغییر بدهد اگر این طور بود پس بنابراین همۀ علما می‌بایستی مصون از خطا باشند چون به اندازۀ کافی درس خواندند. همۀ فضلا باید معصوم باشند چون آن مقداری که برای رفع خطا و اشتباه از متون و ادله در دست هست کفایت می‌کند، کفایت می‌کند. در حالتی که ما می‌بینیم بزرگانِ از ما دچار اشتباهات بزرگ شدند دچار خطاهای بسیار بزرگ شدند.

 علومی‌که ما برای رسیدن به معارف و مبانی شریعت باید به دنبالش برویم اینها علومی‌است که عقل را در رسیدن به مقصود هدایت و کمک و مساعدت می‌کند ولی از آن جا که آن هویتی که این علوم را به کار می‌گیرد و برای رسیدن به اهداف و مقاصد مورد استفاده قرار می‌دهد آن هویت هویتی است آمیخته با وساوس و تخیلات و امیال و غرائز و صفات مستحسنه و سیئه و چون این هویت و حقیقتی که این علوم را به کار می‌گیرد یک همچنین خصوصیتی دارد لذا انسان نمی‌تواند به نتایج و تراوشات حاصلۀ از استعمال و استفادۀ این علوم توسط این افراد اطمینان پیدا کند، نمی‌تواند. در مورد احکام استنباط و اجتهاد احکام که خب ما می‌گوییم، نتایج استنباط و اجتهاد تمام اینها ظنی هستند غیر از یک عده از احکامی‌که این احکام ضروری هستند، بقیه هم ظنی هستند. چون یا ظن در دلالت است یا ظن در طریق. کدام مجتهدی آمده است و روایات را بر آن مبانی معرفتی که متخذ از عالم وحی و عالم شریعت و عالم ملاکات باشد انطباق داده و صحت و سقم احادیث را بر اساس انطباق با آن ملاکات تشخیص داده؟ کی آمده یک همچنین کاری کرده؟ بله! الا شذ و ندر، خب افرادی ممکن است در این مسیر در این دوره در این تاریخ، تک و توکی بودند که از آن نور باطن و چراغی که خدای متعال در نفس آنها روشن کرده بود برای وصول به حقیقت قضایا و حوادث و احکام، اینها استفاده می‌کردند.

 اولیاء الهی در امورشان در آن جایی که ارتباط با تربیت افراد دارد و مربوط به مسائل اجتماعی و صلاح امت است از این مطلب استفاده می‌کنند لذا آنها در این مورد خطا نمی‌کنند. امکان ندارد خطا کنند. این علوم گرچه از منبع وحی و نفوس مطهرة معصومین تراوش پیدا کرده ولی از نقطۀ نظر رسوخ در نفس بر فرض صحت و تمامیت آنها، در مسئلۀ رسوخ در نفس آن جا محل سوال و محل تأمل واقع خواهد شد که تا چه مقدار اینها در نفس مخاطبین توانسته تأثیر بگذارد؟ اینها که دیگر بالاتر از آیات قرآن نیست! آیا آیات قرآن توانست ابوجهل و ابوسفیان را تغییر بدهد؟ آیا آیات قرآن توانست معاویه و یزید و حجاج بن یوسف ثقفی را عوض کند؟ اینها بعضی‌هایشان حافظ تمام قرآن بودند بعضی حافظ نصف قرآن بودند بعضی حافظ اکثر قرآن بودند یا آن علمایی که در آن زمان بودند و در خدمت دستگاه و سلاطین و خلفا واقع می‌شدند مگر اینها از همین علوم و از همین آیات قرآن استفاده نمی‌کردند؟ مگر همین‌ها کلام رسول خدا را نمی‌شنیدند؟ مگر همین ها با پیغمبر نبودند؟ مگر همین ها در مقابل پیغمبر نمی‌نشستند و مشافهتاً از دو لب رسول خدا مطالب را نمی‌فهمیدند؟ آیا توانست این مسئله آنها را عوض کند؟ دیگر از پیغمبر که بالاتر کسی نداریم. نه! چرا؟ چون عالم تربیت و تشریع، عالم امتحان و اختیار است، اختیار است. و تربیت باید بر اساس اختیار و خواست انجام بگیرد. اگر یک شخصی نخواهد به قرآن گوش بدهد از اول تا آخر قرآن برایش بخوانید این دستش را می‌کند در گوشش. قرآن نمی‌تواند دست را از توی گوش بیرون بیاورد. متوجه می‌شوید؟ قرآن می‌تواند معانی خودش را به کسی تفهیم کند که گوش خود را باز کرده باشد نه این که بسته باشد.

 ختم اللَه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشوة. خدا این گونه افراد را آمده بر گوش و چشم و قلب آنها مهر بطلان زده، ختم یعنی مهر، یعنی پایان نامه، پایان نامه. یعنی این بَصَر دیگر کاری از او برنمی‌آید! می‌بیند ولی این دیدن در او تأثیری ایجاد نمی‌کند، می‌بیند که چاه است می‌رود می‌رود در چاه می‌افتد نه اینکه چاه را نبیند می‌بیند این عجیب است! یک وقت انسان نمی‌بیند خواب است اعمی‌است چشمش بسته است ولی یک وقتی انسان می‌بیند ولی این دیدن فقط یک انعکاس نور است، همین. اثری بر این انعکاس نور مترتب نمی‌شود. الان در مقابل من این ستون است من می‌خواهم حرکت کنم بروم، خب دارم می‌بینم این جلوی من ستون است تا می‌خواهم حرکت کنم، بچه هم باشد همین طور، یک بچۀ دو ساله حالا چرا یک مرد چهل ساله پنجاه ساله؟ یک بچۀ دوساله وقتی می‌خواهد حرکت کند تا چشمش می‌افتد ستون است همین طور که نمی‌رود تق کلۀ او بخورد به ستون! نه! می‌رود نزدیک ستون که رسید یکدفعه می‌بینی به سمت چپ پیچید چرا؟ چون این دیدن باعث شد که ذهنِ او را به حرکت بیاندازد فکرِ او را به حرکت بیاندازد اگر به حرکت نمی‌افتاد خب می‌رفت و سرش می‌خورد دیگر. ما می‌بینیم و می‌رویم و در چاه هم می‌افتیم! این معنا معنای ختم است. نه این که آنها نمی‌بینند.

 آن حقیقت عماء و کوری که در آیات قرآن می‌فرماید انها لاتعمی‌الابصار بل تعمی‌القلوب التی فی الصدور، ای مردم این کوری که شما تصور می‌کنید کوری نیست پدیده‌ای است ظاهری، به واسطۀ علل و عوارضی برای انسان حاصل می‌شود گاهی اوقات از بین می‌رود گاهی اوقات می‌ماند یک مسئله‌ای است جسمانی، مادی. این را به آن کوری نمی‌گویند. کوری کوری است که حقیقت انسان را به شقاوت و ضلالت و گمراهی می‌اندازد آن کوری را چگونه درمان کنیم؟ این کوری، این عماء، مدتی با انسان است و با به سر آمدن عمر، عمر او هم به سرخواهد آمد، تمام می‌شود. افرادی که در این دنیا اعمی‌هستند در عالم مثال و برزخ که اعمی‌معنا ندارد، معنا ندارد. در آن جا بینایی است زیرا در آن جا ادراک با ادراک ظاهر نیست و ادراک ماده در عالم مثال و ملکوت جایی ندارد و در آنجا این چشم و این عضو مخصوص، در آن جا اصلا راه ندارد. این مربوط به این دنیا است. آن چه که در آن دنیا برای انسان واقعیت پیدا می‌کند، کوری، کوری دل است.

 عجیب آیه‌ای است می‌فرماید ربّ لم حشرتنی اعمی‌و قدکنت بصیرا خیلی آیۀ عجیبی است! این آیه مربوط به وضعیت ما در همین دنیا است این آیه را به جای این که ما در روز قیامت به آن برسیم همین امشب بیاییم این آیه را بر وضعیت فعلی خودمان تطبیق کنیم نگذاریم کار به قیامت برسد. آیه می‌فرماید این مردم در روز قیامت هیچ جا را نمی‌بینند. نه سمت راستش را می‌بیند نه سمت چپ را می‌بیند نه جلو را می‌بیند. چشم دارد نمی‌بیند. می‌گوید خدایا چگونه مرا اعمی‌مبعوث کردی؟ چگونه مرا اعمی‌برانگیختی در حالتی که من در دنیا چشم داشتم می‌دیدم در حالتی که الان هیچ جا را نمی‌بینم؟ نه این که چشم ندارد چشم دارد ولی جایی را نمی‌بیند جلویش را نمی‌بیند آن واقعیاتی که در آن زمان درعالم قیامت خدای متعال به وجود می‌آورد واقعیاتی است که چشم ظاهر افراد آن واقعیات را نمی‌بینند افرادِ جهنم، بهشت را نمی‌بینند درختهای بهشت را نمی‌بینند میوه‌های بهشت را نمی‌توانند ببینند چرا؟ چون آن میوه های بهشت آن نعمت‌های بهشت به یک کیفیتی است که متناسب با فرکانس خاصِ خودش قابل رؤیت است، نه متناسب با وضعیت موجودِ در دنیا.

 الان این امواجی که به گوش ما می‌خورد بر اساس یک فرکانسی تنظیم شده که این وضعیت گوش، از نقطۀ نظر فیزیکی با آن فرکانس تطبیق می‌کند انسان می‌شنود اگر آن فرکانس بالاتر برود از آن حد یا پایین تر بیاید، این گوش ما نمی‌شنود الان خیلی از صداها هست گوش ما نمی‌شنود چرا؟ چون آن وضعیت فیزیکی گوش، سماخ عصب استخوانهایی که در مُقدَّم گوش قرار دارند بعد مسئله را به عصب می‌رساند بعد حرکت می‌کند این سلسلۀ اعصاب به یک کیفیتی طراحی شده که آنها نمی‌تواند از یک حدّ خاص، چه بالاتر یا پایین تر، اصوات را بشنود چشم ما همین طور است الان خیلی از صور ممکن است در این فضا باشند در همین جایی که نشستیم، در این حسینیه یک صوری است که این صور برای ما قابل رؤیت نیست، قابل رؤیت نیست. منتهی چرا قابل رؤیت نیست؟ چون چشم ما از نقطۀ نظر وضعیت خودش، وضعیت جسمی‌و مادی به یک کیفیتی است که نور را در یک طول موج خاص می‌تواند بگیرد و منعکس بشود و آن شبکیه این نور را متمرکز کند در آن نقطه، نقطۀ ماکولا، نقطۀ زرد، از آن جا ببرد به سمت مغز. آن طول موج نوری اگر بالاتر برود یا پایین تر بیاید چشم نمی‌تواند ببیند نمی‌تواند درک کند. این نیست به این معنا که الان ما داریم این صور را می‌بینیم رفقا را در کنار هم می‌بینیم فقط مسئله همین است اگر وضعیت ما از نقطۀ نظر اقتدار روحی و تسلط نفس و به کار گیری اعضا با قدرت نفسانی، به وضعیتی در بیاید که بتواند بر قوانین منطبقِ بر اجزایِ نفس، بدن حکومت کند آن موقع ما اصواتی را می‌شنویم که دیگران نمی‌شوند و اشیائی را می‌بینیم که دیگران نمی‌بینند، دیگران نمی‌بینند.

 همین اشیاء مادی و همین صور مادی به این کیفیت است فیکف بصور معنوی و به امور معنوی. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید وقتی که من با پیغمبر به غار حرا می‌رفتم صدای تسبیح ملائکه و مناجات ملائکه و صحبت‌هایی که آنها با همدیگر کردند می‌شنیدم همان طوری که رسول خدا می‌شنید. پیغمبر به امیرالمومنین می‌فرمود انت تسمع ما اسمع و تری ما أری الا انه لانبی بعدی[[1]](#footnote-1) تو می‌شنوی آن چه را که من می‌شنوم و می‌بینی آن چه را که من می‌بینم ولی پیامبر نیستی. هیچ ضرورتی ندارد که انسان برای رسیدن به اینها حتما پیامبر باشد، نه! خدای متعال آن مواهبی را که به پیامبران اعطا نمود می‌تواند به غیر پیامبران هم بدهد. فیض روح القدس ار باز مدد فرماید / دگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد.

 پس بنابراین این علوم و این مسائل اینها چیزهایی نیست که بیاید آن حقیقت نفس انسان را تغییر بدهد بدون این که انسان بخواهد. عالم شرع و تربیت، عالم اختیار است. آنهایی که می‌آمدند پیش رسول خدا می‌نشستند همه با هم یک جا می‌نشستند پیغمبر هم یک مطلب را می‌فرمود به همه، این کلام پیغمبر در آن افرادی که در آن مجلس حضور داشتند در هر کدام یک تأثیر خاصی داشت در یکی صد درصد، در یکی نود درصد، در یکی هشتاد درصد، در یکی سی درصد، در یکی دو درصد و در یکی اصلا اثر نداشت در یکی بدتر! می‌آمد بیرون و مسخره می‌کرد! استهزاء می‌کرد که دارد چه می‌گوید؟ ببین چه دارد می‌گوید؟ این که می‌گوید ببین چه دارد می‌گوید با همانی که صد در صد اثر گذاشته، هر دو بغل هم نشسته بودند چطور در او صد در صد اثر می‌کند در این اثر نمی‌کند؟

 مرحوم آقا یک کتابی دارند به نام وظیفۀ فرد مسلمان در حکومت اسلام، ‌مسائلی که در زمان گذشته بوده اینها را در این کتاب ایشان گردآوری کرده بودند البته تا حدودی، چند درصدی. ایشان یک روز به من گفتند فلانی! این کتاب اگر منتشر شود به نظر شما چه تأثیری ایجاد خواهد کرد؟ گفتم قطعا در مقابل این کتاب مواضعی اتخاذ خواهد شد و مقابله خواهد شد، بی بروبرگرد این مسئله هست، این یک مسئله هست. ولی این یک موجی است که برانگیخته می‌شود بعد کم کم با مرور زمان و انشاءاللَه با تکامل عقول کم کم فروکش خواهد کرد و وقتی که به ساحل رسید دیگر از آن موج اثری نخواهد بود. ایشان فرمودند بله! مطلب همین طور است. چیزی نگذشت که ما دیدیم سر وصدا برخواست. یک نفر از یک جا بلند شد چیزی نوشت یک نفر از یک جا یک مطلبی گفت یک نفر بالای منبر، من خودم نشسته بودم، در یک مسجدی البته اسمی‌از کتاب نمی‌آورد ولی خب معلوم بود که منظور ایشان کیست و مطلب چیست؟ شروع کرد به صحبت کردن. بله! بعضی ها آمدند در این کتاب خودشان را در مقابل بعضی دیگر می‌خواهند مطرح کنند! خب آقاجان من! حالا یکی می‌خواهد خودش را مطرح کند خب مطرح کند. آیا این مطلبی که گفته دروغ گفته یا راست گفته؟ چرا اول به دنبال راست و دروغش نیستی جان من؟ چرا؟ انسان وقتی که یک مطلبی را، این همان قرآن است ها تفاوت نمی‌کند این که ما الان تعجب می‌کنیم چرا افراد در زمان پیغمبر بودند مطالب پیغمبر را می‌شنیدند و بعد مسخره می‌کردند؟ خب بفرما همین الان، همین شب دوشنبه، هان دوشنبه است دیگر؟ در همین وضعیت فعلی.

 انسانِ هزار و چهارصد سال پس از اسلام همان انسانِ ١٤٠٠ سال قبل است هیچ تفاوت نمی‌کند هیچ فرقی نمی‌کند مدرکاتش یکی است نفسانیات او یکی است صفات او یکی است تمایلات او یکی است اغراضش یکی است میلش یکی است خواستش یکی است منتها در یک زمان اسباب و وسایلِ وصول به تمنیات بیشتر است در یک زمان کمتر است. در آن زمانِ سابق نرون و چنگیز و مغول و تیمور و شاپور و داریوش و اسکندر و اینها بودند، لشگرکشی می‌کردند از این طرف به آن طرف و این کشور را بگیریم و آن کشور را بگیریم برای چه برویم کشور بگیریم؟ برای چه برویم این را فتح کنیم؟ چرا؟ چون ما حکومت کنیم! ما ما ما ما! حالا اگر جناب اسکندر شما نمی‌رفتی یک جا را بگیری از عمرت کم می‌شد؟ از نان و خوراکت کم می‌شد؟ نه! شاید راحت تر هم بودی چون تا حالا کشورگشایی دردسر دارد چون بالاخره فکر یک منطقه را باید بکند ولی الان باید فکر منطقۀ دیگر را هم بکند بالاخره اوضاع که آرام نمی‌ماند امروز این جا بلوا می‌شود و فردا یک جای دیگر شورش می‌شود پس فردا یک جای دیگر. خیال نکنید اینهایی که این طرف و آن طرف می‌رفتند و لشگرکشی داشتند خواب راحت داشتند نه! خواب راحت را ما داریم. ما که راحتیم. آن اسکندر و داریوش و اینها، خواب راحت نداشتند دائما در ذهنشان بود که فلان مملکت شورش شده یا نه؟ فلان جا سر به طغیان برداشتند یا برنداشتند؟ فلان جا مالیات را پرداختند یا نپرداختند؟ فلان جا از تحت اداره و حکومت اعلیحضرت شاهنشاه مثلا بیرون آمدند یا نیامدند؟ دائما در این افکار بودند. یک تاجی هم می‌گذاشتند سرشان، چند مَنِ تبریز هم فرض کنید که وزنش بود آدم وقتی نگاه می‌کرد تعجب می‌کند! ترس برش می‌دارد چیست این قضیه؟ این نیست خودش از این قالب اگر دربیاید وزنی ندارد دارد با تاج و وزنه بر خودش وزن اضافه می‌کند! اگر آن تاج را از سرش بردارند اگر این [قپه‌ها را] از این جاها دربیاورند بیاندازند، اگر این لباسها را بکنند، این بشود یک پیراهن و یک شلوار، اصلا نگاهش نمی‌کنند کسی اصلا نگاهش هم نمی‌کند آدم خیال می‌کند خیارفروش و سبزی فروش که دارد در خیابان راه می‌رود [با این] یکی است. این نیست خودش را در ضعف می‌بیند هی می‌آید از اسباب و وسایل خارجی و دنیوی، هی بر خود اضافه می‌کند تا به این وسیله بزرگ شود تاج می‌گذارد بر سرش این قدر! یک تاج کذا! عبای کذا می‌اندازد شنل کذا می‌پوشد طناب این جا آویزان می‌کند.

 اینها که سابق بودند ما می‌دیدیم، سابق، در زمان رژیم گذشته، اینها که از این طنابها آویزان می‌کردند نمی‌دانم چند کیلو طناب همین طور این طرف و آن طرف، سنگین نمی‌شدند؟ راه می‌رفتند. واقعا انسان وقتی که چشمش به اینها می‌افتاد می‌بایست بنشیند و تماشا کند، سیر کند. آقا نشسته در صندوق عقب! ببخشید در صندلی عقب! فرق نمی‌کند همه‌اش صندوق است، نشسته و دارد به بیرون تماشا می‌کند ما آن موقع گاهی اوقات که از خیابان رد می‌شدیم و اینها، اینها را می‌دیدیم که با ماشینها می‌آیند و می‌روند. جدا تماشایی بود ها! تماشایی بود که این الان در چه عالمی‌دارد سیر می‌کند؟ در کجاها دارد می‌رود؟ آدم می‌آید این دنیا را ببیند این تخیلات را بیاید تماشا کند و عبرت بگیرد نه فقط تماشا کند، این طور.

 وقتی که یک مرتبه اراده و مشیت پروردگار آمد و آن بارقۀ جلال برمغز این ستمکاران فرو آمد دیگر نه دیری بود نه دیّار یکی از این طرف فرار کند یکی از آن طرف فرار کند یکی این را بگیرند و این را اعدام و آن را چیز کن و اصلا بساط را چنان در هم پیچید که کأن لم یکن شیئا مذکورا! سلطنت ٢٥٠٠ ساله همه بر باد رفت! همه بر باد رفت! انگار که هزاران سال از این قضیه گذشته! از این رو به آن رو. اینها برای ما عبرت است ها! اینها برای ما فاعتبروا یا اولی الابصار است. امیرالمومنین علیه السلام وقتی که در آن طاق کسری، ایوان مدائن عبور می‌کردند، در مسیر ظاهرا صفین بوده، در آن جا وقتی که می‌رسند می‌آیند در آن ایوان مدائن دو رکعت نماز می‌خوانند و این آیات را در آنجا می‌خوانند قرائت می‌کنند کم ترکوا من جنات و عیون..... چقدر اینها از جنات و بهشت های دنیا باقی گذاشتند و رفتند! چقدر در دنیا سعی کردند که اینها را بسازند! عمران کردند عمرشان را گذاشتند مردم را به کار گرفتند مصالح مردم را برای رسیدن به عیاشی‌های خودشان بر باد دادند امکانات ملت را برای رسیدن به منویات خودشان، همه را فانی و فنا کردند برای دو روزۀ دنیا، حالا بیایید نگاه کنید ببینید چه باقی مانده؟ مستحب است انسان وقتی که آنجا می‌رود دو رکعت نماز بخواند نه این که آن جا مکان ارزشمندی است! نه! این جا قصر سلاطین ظلم و جور و فاسق بوده، آن کاخ انوشیروان فاسق و فاسد و ظالم بوده، کاخ سلاطین ساسانی بوده در آن جا. ولی نماز برای تقرب است. خدا می‌گوید نماز بخوان تا ببینی که من چه کردم با اینها و دنیا با اینها چه کرد؟ توجه بکن به من در این جا تا این که این حالت عبرت در نفست جا بیافتد. برای این می‌گویند نماز بخوان. این حالت ارتباط در این همچنین موقعیت، دل و روح و نفس تو را تغییر بدهد و عوض کند و دگرگون کند. مردم به دنبال اعتبار هستند.

 امام سجاد علیه السلام می‌فرماید معرفت من ای مولای من، دلیل من به سوی تو است شناختی که من دارم ولی مردم چه هستند؟ مردم به دنبال شناخت هستند؟ نه! به دنبال اعتبارات هستند. به دنبال تخیلات هستند. چندی پیش یک دعوتنامه‌ای برای ما از یک جا آمد راجع به یک جریانی که مربوط به ائمه و مهدویت واینها بود. کارت را که من نگاه کردم دیدم که در آن جا علما و دعوت شدند ولی آن چه که نظر من را جلب کرد در این دعوت دیدم اسم فلان مسئول با خط سبز درشت و روشن که بله! سخنرانی هم توسط یک همچنین مسئولی هست. در حالی که خب من حساب کردم دیدم میزان اطلاعات این‌ها نسبت به امام علیه السلام در حد عرف عادی است. آمدن و برای امام علیه السلام مجلس درست کردن و بعد هم به این نحوه چه معنایی دارد؟ چه معنایی دارد؟ حالا یک نفر که از نظر.....! اما چون مسئله مسئلۀ خصوصیات و این عناوین و حیثیت ها، این گونه مطالب هست این مطلب می‌آید آن چنان در مقابل چشم انسان بزرگ جلوه می‌کند و جلوه نمایی می‌کند که واقعیت علم و معرفت به امام را تحت الشعاع خودش قرار می‌دهد خب فلان عالم که خیلی بهتر بود اسمش آورده شود فلان فاضل که خیلی بهتر بود اسمش آورده بشود فلان...، ولی نه! برای امام علیه السلام جلسه درست می‌کنیم ولی بر اساس تخیلات و توهمات.

 یک روایتی از امام باقر علیه السلام است که می‌فرماید اذا قام قائمنا وضع اللَه یده علی رؤس العباد و تم به ایمانهم و کمل به عقولهم[[2]](#footnote-2) وقتی که قائم ما ظهور کند خدا دستش را روی سر افراد قرار می‌دهد ایمان آنها را تمام و عقول اینها کامل می‌شود چرا این طور است؟ امام علیه السلام وقتی که ظهور کند نه این که امام یک تصرف بکند در افراد مثل یک آمپول، آمپول می‌زنند یکی مریض است آمپول می‌زنند خوب می‌شود پنی سیلین می‌زنند واکسن می‌زنند. امام نمی‌آید سرم بیاورد یکی یکی به افراد سرم بزند آمپول بیاورد، نه! تصرف نمی‌کند. امام می‌آید محیط را محیط عقلانی می‌کند ارتباطات بین افراد، همه ارتباطات عقلانی است، دیگر بر اساس حیثیت و شخصیت و بالا و پایین و ریاست و مرئوسیت نیست، ارتباطات همه عقلانی است. در یک همچنین وضعیتی انسان خواهی نخواهی منطق می‌آید بر اعمالش حکومت می‌کند وقتی که رفت به یک مسئول مراجعه کرد دیگر نباید یک ساعت پشت در بماند بعد بگویند که کنفرانس دارند سمینار دارند چه دارند! نه! وقتی که می‌رود در باز است، ایشان هم گرفته نشسته، نه پشت میز روی زمین! روی زمین. تمام این میز و مبل و صندلی و دم و دستگاه و اینها را همه را امام زمان می‌گذارد کنار و می‌دهد به هیزمی، ‌به بخاری هیزمی‌هست، به درد بخورد. همه می‌رود آن جا، قشنگ فرش می‌اندازند و پشتی می‌گذارند! بله بنشینید روی زمین همه بنشینید روی زمین.

 ما یک وقتی در یک مجلس روضه در زمان گذشته، مرحوم آقا خدا رحتمتشان کند سالی یک مرتبه می‌رفتند، روضۀ امام حسین، یکی کسی در نزدیکی منزلمان بود از دوستان، البته دوست نبود آشنا بود، روحانی خوبی بود و با همان افرادی که منتسب به دستگاه بودند بی ارتباط هم نبود یعنی خودش وابسته به دستگاه نبود ولی از نظر فامیلی و اینها، خب با آنها ارتباطاتی داشت. در مجلس روضۀ او این افراد هم می‌آمدند. آن وقت مجلس روضه را دو قسمت کرده بود یک قسمت صندلی گذاشته بود آن کنار، یک قسمت هم مردم. آن هایی که می‌آمدند از آقایانِ همین با وضعیت خاص خودشان، آنها می‌رفتند روی همان صندلی می‌نشستند بقیۀ مردم بیچاره هم روی زمین می‌نشستند ما هم جزو همین مردم بودیم که می‌آمدیم روی زمین می‌نشستیم و خلاصه حالا گاهی جا بود برای تکیه دادن گاهی هم جا نبود ما همین وسط می‌نشستیم. در روضۀ سیدالشهدا که نباید یکی روی صندلی بنشیند بقیه روی زمین! همه باید روی زمین بنشینند. دو قسم کردن معنا ندارد. شما می‌خواهی اعتبار و حیثیت خودت را در روضه و مجلس امام حسین نگه داری؟ نه جانم! این جا خریدار ندارد این جا فایده ای ندارد. کسی که در مجلس مناسبت هایی مذهبی شرکت می‌کند باید مثل سایر افراد باشد هر کسی می‌خواهد باشد. اگر همه روی صندلی نشستند این هم بنشیند اگر همه روی زمین نشستند او هم باید بنشیند روی زمین. چه تفاوتی می‌کند؟ منتهی آن ها از آن جایی که خودشان را تافتۀ جدا بافته‌ای می‌دیدند آن جا صندلی می‌گذاشتند و همه می‌رفتند [روی] صندلی می‌نشستند [چون] عارشان می‌آمد که بیایند جزء مردم و در آن جا قراربگیرند! این می‌شود چه؟ این می‌شود اعتباریات.

 در زمان امام زمان مجلس یکی است. این می‌شود مجلس عقلانی بعد هر کسی آمد آن جا، هر کسی هم برای خودش نفس و نفسانیات داشته باشد هی دنبال صندلی می‌گردد می‌گویند آقا بیخود زور نزن این جا صندلی‌ها را همه را فرض کنید که دادیم بیرون! قشنگ مثل بقیه بنشین یا بنشین یا برو! مجبور است خودش را منطبق کند عقلش می‌رود بالا همین که می‌آید خودش را منطبق می‌کند یعنی عقلش را بالا برده اما اگر می‌‌آمد نه! بفرمایید آقا! برای این آقا یک صندلی بیاورید برای این آقا صندلی بیاورید با بقیه یک سر و گردن بالاتر که همه ببینند مثلا فرض کنید که بنشیند، این گرچه از افراد عادی می‌رود بالا ظاهرا ولی عقلش از افراد عادی می‌آید پایین، این ترازو این طوری است آقا! تناسب معکوس دارد. ظاهر برود بالا عقل می‌آید پایین. ظاهر بیاید پایین عقل می‌رود بالا. در زمان امام زمان علیه السلام ارتباطات همه بر اساس عقل است و بر اساس منطق و بر اساس واقعیت. آدم این جا می‌رود می‌بیند که از اعتبارات خبری نیست آن جا می‌رود می‌بیند خبری نیست آن جا می‌رود می‌بیند خبری نیست کم کم شروع می‌کند خودش را عوض کردن و تغییر دادن، با آن مسیر تربیتی و مکتب واقعی امام زمان علیه السلام خودش را تطبیق می‌دهد عقلش می‌رود بالا. این معنای وضع اللَه یده است نه این که امام علیه السلام یک سرم بیاورد یکی یکی به همه بزند فرض کنید که یکدفعه عقلشان از یک اپسلیم فرض کنید که برسد به یک...! نه! عقول همه هست و وضعیت همه هست الا این که محیط به نحوی خواهد شد که انسان در آن محیط دنیا را کنار می‌گذارد تخیلات را دیگر کنار می‌گذارد اعتبارات را دیگر در آن جا کنار می‌گذارد در آن جا کنار می‌گذارد. معرفت می‌شود معرفت واقعی.

 پس بنابراین از کلام امام سجاد علیه السلام این نتیجه را گرفتیم که آن چه که موجب تقرب انسان است به پروردگار، مسئله مسئلۀ معرفت است. امام هم می‌فرماید ای خدا! ای مولای من، من به تو معرفت پیداکردم نه معرفت شناسنامه ای که بله! بالاخره در عالم وجود یک خدایی باید باشد هر بنا یک بنایی دارد پس بنابراین یک صانعی بر این مصنوع باید سبقت گرفته باشد! خب خدا می‌گوید خیلی ممنون اگر این را هم نمی‌گفتی چکار می‌کردی؟ خب اقلا گفتی ما هستیم نیامدی بگویی آن صانع هم وجود ندارد این حرفها همۀ آنها بیخود است! نه! امام سجاد می‌فرماید خدایا من به مقامِ معرفتِ به تو رسیدم، دیگر نمی‌توانم ول کنم.

 چندی پیش بود یکی از فضلا داشت صحبت می‌کرد، آدم خوبی هم هست اتفاقا، آدم خوبی است، یک روایتی داریم که پیغمبر به اصحاب فرموده بودند هر کسی که فرزندی می‌زاید مرا خبر کنید و هر کسی که از دنیا می‌رود مرا خبر کنید که بروم برای دیدن او. این شخص می‌گفت که بله! پیغمبر این کار را می‌کرد که از آمار مردم اطلاع داشته باشد! جداً می‌گفت ها! این همین قدر می‌فهمید! آمار دستش باشد! مگر پیغمبر با خودش مثل این دفتردارها دفتر برمیداشت می‌برد اسم بنویسد و فلان بکند؟ واقعا پیغمبر می‌خواست آمار دستش باشد؟ هان؟ پیغمبر چه دیدگاهی داشت در این سوالی که از افراد می‌کرد؟ در نفس او چه می‌گذشت؟ برای همه هم داشت صحبت می‌کرد ها! چه می‌گذشت در نفس پیامبر؟ پیغمبر در آن موقع که می‌گفت اگر فرزندی به دنیا آمد مرا خبر کنید احساس می‌کرد مظهر تمام آثار جمال و جلال پروردگار از عالم ذات پا به عرصه وجود گذاشته بندۀ خدا! وجود نازلۀ حق در این عالم تجلی پیدا کرده، برویم ببینیم این را. این را زیارت کنیم. حقیقت نفخت فیه من روحی الان درعالم اعیان تجسم پیدا کرده، وجود نازلۀ حضرت حق در عالم دنیا پا به عرصۀ وجود گذاشته، این را پیغمبر دارد می‌فهمد. وقتی که یک قنداقه را پیش پیغمبر می‌آوردند شما خیال می‌کنید پیغمبر این را مثل یکی از اشیاء به آن توجه می‌کرد؟ واقعا الان دیدگاهی که ما نسبت به یک بچۀ قنداقۀ تازه به دنیا آمده داریم چه دیدگاهی [است؟] ما، امثال ما، در هر مرتبه، اگر نیاورند بدهند دست ما یک ساعت این جا باشد اعتنایی به او نمی‌کنیم یعنی بین او و بین یک بچۀ حیوانی که به دنیا آمده فرق نمی‌گذاریم! غیر از این است؟ این که بنده می‌گویم چون دیدم که دارم می‌گویم، دیدم. انگار نه انگار اصلا یکی موجود ذی روحی به نام انسان به نام خلیفة اللَه به نام مظهریت اتم اسماء و صفات الهی در این جا نشسته، در این جا قرار دارد، انگار نه انگار. وقتی صدایش درمی‌آید گرسنه شده بیایید شیر به او بدهید، همین! بیاید شیر به او بدهید گرسنه شده، ببرید تنظیفش کنید ببرید تمیزش کنید ببرید شیر به او بدهید ببرید چیز کنید.

 اما پیغمبر چه دیدگاهی نسبت به بچه دارد؟ وقتی بچه را [به] پیغمبر می‌دهند پیغمبر احساس می‌کند که وجودی الان در آغوش او قرار گرفته است که شرق و غرب عالم را در هیمنه و در قدرت نفسانی و ولایی خودش قرار داده گرچه الان به صورت کوچک است گرچه بیش از دو یا سه کیلو وزنش نیست ولی این یک روح و نفسی دارد که آن روح و نفسش تمام عالم وجود را گرفته و در خودش هضم کرده و می‌خواهد حرکت کند و به آن مقام تفصیل برسد، این را پیغمبر دارد احساس می‌کند. لذا می‌گوید برای دیدن او برم. آمار به دست بیاورم؟ بَه بَه ماشاءاللَه! بروم دیدن، بروم به آن پدر و مادر تبریک بگویم، بگویم چه مسئله و برکتی خدا نصیبشان کرده؟ بگویم خدا چه فیوضاتی از این فرزند تا مادامی که ‌در این دنیا است برای آنها نوشته خواهد شد؟ اینها را بروم بگویم. بگویم چه نسلی از این به وجود خواهد آمد و چه برکاتی در این عالم ایجاد خواهد کرد؟ بروم و بگویم آن حقیقت وجود چه ظهوراتی به واسطۀ این از خود بروز خواهد داد؟ اینها را همه را پیغمبر دارد ادراک می‌کند دارد می‌فهمد لذا می‌گوید تناکحوا تکثروا و انی اُباهی بکم الامم..[[3]](#footnote-3) ای امت من نکاح کنید ازدواج کنید بچه بیاورید زیاد بچه بیاورید اگر شده بچه سقط شود اشکال ندارد یکی از امت من حساب می‌شود! سقط دیگر چرا؟ چون همین که بچه آن حقیقت وجودی او تشکل پیدا کرد آن مظهریت اسماء و صفات الهی را به خود خواهد گرفت چه سقط بشود چه سالم به دنیا بیاید دیگر تفاوت نمی‌کند.

 یعنی پیغمبر مباهاتی که می‌خواهد بکند بر امت، مباهات بر جمعیت است؟ یعنی به حضرت موسی بگوید که شما فرض کنید که امت تو ٢٠٠٠٠٠ هزار نفر جمعیت داشت امت ما ٢ میلیارد جمعیت دارد! مگر این هنر است؟ به حضرت عیسی در روز قیامت بگوید که امت تو فرض کنید که ـ الان مسیحی ها چقدر هستند؟ ـ یک میلیارد پانصد هزار میلیون هستند جمعیت امت ما که مسلمانها هستیم ٣ ملیارد است تقریبا، البته کمتر است. ما آمار که می‌خواهیم بگیریم در روز قیامت بیشتر است! این را می‌خواهد بگوید؟ به حضرت ابراهیم آن را می‌خواهد بگوید؟ یعنی کثرت جمعیت ملاک برای برتری و فضیلت پیامبران الهی است بر همدیگر! خب این به حضرت عیسی چه ارتباطی دارد؟ به حضرت موسی چه ربطی دارد؟ امت ما بیشتر هستند، خب بیشتر هستند که هستند مگر بیشتر بودن فضیلت است؟ یا این که نه! به واسطۀ کثرتی که برای امت پیغمبر به وجود می‌آید حقایقی در عالمِ وجود تحقق پیدا می‌کند که حتی وجود خود رسول خدا از این حقایق بهره مند می‌شود، از برکات این نفوس او بالا می‌رود از برکات ظهوراتِ درعالم کثرات تأثیر در وحدت او می‌گذارد و او را بالا می‌برد و سعۀ او را بیشتر می‌کند و موجب استجلاب مظاهر الهی می‌شود. اسمآء و صفات الهی را بر وجود..... ما که صلوات برای پیغمبر می‌فرستیم ـ اللَهم صل علی محمد و آل محمد ـ این صلوات ما برای پیغمبر و برای ائمه چه نتیجه دارد؟ مگر آنها به مقامات کمال نرسیدند؟ بعضی‌ها می‌گویند که دیگر خب آنها رسیدند. جواب این است کمال مگر حد یقفی دارد؟ مگر کمال محدود است؟ اگر یک روزی به آن جا رسیدیم که ذات الهی را توانستیم به آخرش اطلاع پیدا کنیم کمالات هم در آن جا متوقف خواهد شد ولی مگر ذات الهی لایتناها نیست؟ مگر مطلق نیست؟ مگر محدود است؟ وقتی که ذات محدود است آثار او هم محدود خواهد شد وقتی که ذات نامحدود باشد آثار او هم نا محدود خواهد بود پس رسول خدا در عین حیازت مراتب کمال تا خدا خدایی می‌کند بر سعۀ او اضافه می‌شود و بر مراتب او اضافه می‌شود و بر برکات ازناحیۀ پرودگار اضافه می‌شود و از جمله صلواتی که ما می‌فرستیم.

 این صلوات باعث می‌شود که هی افاضه بیاید، این می‌رود بالا می‌خورد به خدا، وقتی خورد به خدا از آن جا می‌خورد به پیغمبر. این درود ما در مقام اتصال نفس ما به ذات پروردگار به آن مقدار خلوص و به مقدار معرفت ما، آن می‌خورد به ذات پروردگار و بعد انعکاس رفلکس می‌کند، این انعکاس پیدا می‌کند به نفس پیغمبر. از آن جا که می‌آید به نفس پیغمبر با آن که از این جا رفته دیگر تفاوت می‌کند، آن جا ضریب پیدا می‌کند، ضریب بی نهایت پیدا می‌کند. آن که از ناحیۀ ما بالا رفته ٢ درصد است آن که ازناحیۀ خدا آمده یک میلیارد می‌خورد به پیغمبر. لذا مرحوم آقا می‌فرمودند اگر برای گذشتگانتان می‌خواهید کار خیر کنید ثوابش را به روح پیغمبر بفرستید بیشتر می‌شود. اگر می‌خواهید برای گذشتگانتان قرآن بخوانید قرآن را برای پیغمبر بخوانید و نیست برمی‌گردد چون او هست، از نفس پیغمبر ثواب به او می‌رسد نه این که از نفس شما. از نفس شما می‌خواهد به آن مرده و متوفی ثواب برسد سه درصد می‌رسد چهار درصد ده درصد ولی حالا که ثوابش را به پیغمبر اهدا کردید یک میلیون به او می‌رسد. حج می‌خواهید انجام بدهید برای پیغمبر انجام بدهید. طواف می‌خواهد بکنید برای پیغمبر بکنید نماز می‌خواهید بخوانید ثوابش را برای پیغبمر، قرآن می‌خواهید بخوانید ثوابش برای پیغمبر، انفاق می‌خواهید بکنید برای پیغمبر یا برای امام زمان فرقی نمی‌کند یعنی منظور معصوم است.

 این مطالب را که می‌فهمد؟ این جاها به دست می‌آید؟ این که گفتم معرفت هر جایی پیدا نمی‌شود، می‌آید آقا می‌گوید پیغمبر می‌خواهد آمار دربیاورد، آمار به دستش بیاید! مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که من در خیابان راه می‌روم همین که می‌بینم یک زنی حامله است احساس می‌کنم خودم را با آن زن در مجرای نزول ذات پروردگار متحد می‌بینم، این حرف را جان من! اصلا کسی نمی‌فهمد! نمی‌فهمد! خب یعنی چه آقا؟ اتحاد یعنی چه؟ آن وقت برمی‌دارند مقاله می‌نویسند به روح مجرد ایراد می‌گیرند! بله! آقای حداد که در اتوبوس حرکت می‌کرد و آن قضیۀ شمردن افراد، این حرفها چیست اقا؟ این مطالب چیست؟ کی ایراد می‌گیرد؟ آقایانی که درس خارج می‌دهند و رساله دارند! مطلبِ به این عادی، به این سادگی که دهها بار برای خود ما در حیات خودمان اتفاق افتاده، انکار می‌کنیم! چرا؟ چون انگشتان خود را در گوش فرو کردیم و الا آقاجان! شما این مطالب را نمی‌دانی خب بیا بپرس، جوابت را بدهند. دو دو تا چهار تا جوابت را می‌دهند. وقتی ذهن انسان از خود غفلت بکند به اطرافیان می‌پردازد و از خود غافل می‌شود برای خود ما هم اتفاق می‌افتد بسیار هم اتفاق می‌افتد. به همین سادگی. آن وقت ما می‌آییم شروع می‌کنیم مسخره کردن! کتاب می‌نویسم مسخره می‌کنیم! کلام اولیای الهی را استهزاء می‌کنیم. که چی یعنی؟ که چی یعنی؟ افرادی که از نظر ظاهری به مراتب از شما اعلم بودند این کتابها را نوشتند چه برسد حالا به باطن. انها لاتعمل الابصار بل تعمل قلوب التی فی الصدور معنایش این است وقتی هم که با آنها صحبت می‌شود که بیایید مطلب را برگردانید نه نه مسئله ای نیست می‌گذرند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند این کلام رسول خدا که می‌فرمودند انی اباهی بکم یوم القیامه ولو بالسقط، آمار نیست. معنایش این است که آن حقیقت وجودی ذات پروردگار هر چه بیشتر در این عالم ظهور پیدا بکند خب بهتر است کثرات وجودی بیشتر است حالا ما بعد از نود سال درس خواندن، نظرۀ ما و رأی ما و اعتقاد ما نسبت به افراد با اعتقاد انسان نسبت به حیوانات و موش و گربه فرق نمی‌کند هرچه فرزند کمتر زندگی بهتر! فرق نمی‌کند. عین حیوان! چطور مثلا فرض کنید که در یک شهر یک حیوانی زیاد باشد می‌آیند می‌زنند می‌برند. این بچه هایی هم که به دنیا می‌آیند حیوان هستند! حیوان هستند دیگر! هر چه کمتر بهتر! اینها باعث می‌شوند زندگی ما مختل شود آذوقه، ما در مضیقه بیافتد گرفتاری ما بیشتر شود، حیوانها چطور! اینها هم تفاوتی ندارند. آن چه فکر می‌کند ما چه فکر می‌کنیم؟ او می‌گوید وقتی که من یک زن حامله‌ای را می‌بینم خودم را با مجرای وجودی ذات پروردگار که دارد در این عالم آن حقیقت خودش را دارد تنازل می‌دهد خودم را با آن حقیقت وجودی در یک مجرا می‌بینم، با آن طفل در شکم آن زن که هیچ ارتباطی هم با من ندارد من خودم را با او متحد می‌بینم، به یک معنا دارم احساس می‌کنم. ما می‌آییم می‌گوییم اینها کی هستند اصلا فرض کنید که چیست؟ حالا قبل از چهار ماه هم درآمد درآمد این که نیاز به مسئله‌ای نیست! اگر یک اشکالی بود درش بیاورید و ببرید بریزید دور! رها کنید و در سطل آشغال بریزید و....! اینها از کجا آمده؟ این تفکرات از کجا آمده؟ آن تفکرات از کجا آمده؟ این معرفت از کجا آمده؟ آن معرفت از کجا آمده؟ این معرفت معرفتی است که در کتاب یافت نشود.

 از آن طرف پیغمبر می‌فرماید وقتی که یکی از دنیا رفت به من بگویید، می‌خواهد آمار دربیاید که چند نفر کم شدند! نه! می‌خواهد برود سر بزند تسلیت بگوید به بازماندگان تسلی بدهد آنها را دعوت به صبر کند نصیحت کند صحبت کند، صحبت پند و نصیحت آمیز به آنها بیان کند، آنها را نسبت به راه امیدوار کند. الان چکار می‌کنند؟ تمام شده دکور و تئاتر و....! از اول چه اعلامی‌را بدهیم؟ دست گلها بیاوریم! اتوبوسها خبر کنیم! جمعیت را زیاد کنیم هر چه جمعیت بیشتر! بَه نمی‌دانید آقا در تشییع فلان شخص چند نفر آمدند آقا؟ چند نفر؟ با همدیگر وقتی صحبت می‌کنند خبر ندارید آقا چه جمعیتی بود؟ خبر ندارید آقا چه تجلیلی شد؟ خبر ندارید آقا چه مسائلی...؟ بعد هم دوربینها یکی یکی می‌آورند یکی آن جا بگذار یکی این جا بگذار آدم وقتی می‌رود مجلس فاتحه، انگار این جا عکاس خانه است! پلاکاردها را وقتی که می‌بیند اصلا هیچ ارتباطی با این شخص پلاکارد ندارد. عمۀ نوۀ دختر عمۀ عم قزی دختر کسش مرده حالا اصناف دارند به این تسلیت می‌گویند! برو بابا! مادرزن پسرخالۀ فرض کنید که دخترعموی جد و هفت جدش مرده....! آدم آن جا نمی‌دانم به چه نگاه کند؟ به قرآن نگاه کند؟ به پلاکارها یکی پس از دیگری؟ چند توپ پارچه همین طوری دور مسجد و حسینه! اصناف فلان تسلیت گفتند! برای عمۀ خودشان گفتند! بازاریهای فلان تسلیت دادند! خب بابا گوشی را برمی‌داشتی به او تسلیت می‌گفتی این بازیها چیست؟ بعد هم دوربین بیاورند در صحنه یکی یکی افراد....!

 بنده در یک مجلس روز عاشورا بعد ازظهر در طهران که مربوط به یکی از افراد معروفین بود شرکت کردم نفهمیدم که برای عزای سیدالشهدا گریه کنم یا عزای این بدبختی که این مجلس در خانه او انداخته؟ جلوی افراد دوربین این قدری آورده یکی یکی از این آقایانی که می‌آیند و وارد مجلس می‌شوند و می‌نشینند، از این ها فیلم بردارند! آخر خجالت نمی‌کشید بعدازظهر عاشورا منبری دارد روضه می‌خواند با صدای بلند مردم دارند گریه می‌کنند، دو نفر ایستادند یکی آن گوشه را یکی این گوشه را، حالا ول که نمی‌کنند، بلند می‌شوند می‌برند جلو! یکی یکی می‌برند در کلۀ افراد که چطوری گریه می‌کند؟ چطوری در این پیشانی می‌زند؟ یکی یکی قشنگ این آقای فلان آقای فلان آخر این روضۀ امام حسین شد تو را به خدا؟ واقعا عجیب است! کی ما باید به خودمان بیاییم؟ کی باید معرفت پیدا کنیم؟ کی باید این تئاترها را کنار بگذاریم؟ کی باید کنار بگذاریم؟ خجالت دارد واقعا! تمام کارها همه بر اساس ابراز و مقام اثبات و همین! بر اساس....!

 امام علیه السلام که می‌آید، این مسائل را از بین می‌برد. روضه می‌شود نه این که در زمان امام زمان روضه نیست اتفاقا اول روضه خوان برای سیدالشهدا خود امام زمان است. همان روضه‌ای را که روضة چیز هست، از ناحیۀ مقدسه، آن را حضرت می‌آید در بالای سر قبر جدش می‌خواند. مجالس عزا در زمان امام زمان هست مجالس تبلیغ هست مجالس وعظ هست تمام اینها، منتهی دیگر تئاتر نیست دیگر پلاکارد و دوربین نیست. همه قشنگ می‌نشینند توجه می‌کنند اندرز می‌گیرند می‌پذیرند وقتی که رفتند بیرون عمل می‌کنند. این می‌شود مجالس زمان امام زمان. دکور دیگر نیست فیلم نیست بازی نیست لذا عقل همه کامل می‌شود.

خب راجع به مسئلۀ معرفت خیلی دیگر صحبت کردیم انشاءاللَه دیگر به تتمۀ عبارت برسیم. امام علیه السلام می‌فرماید این معرفتی که من دارم این معرفت من دلیل به سمت تو است. مرا به تو هدایت کرده. نه معرفت سایر افراد. معرفت سایر افراد معلوم نیست انسان را دعوت به آن جا کند. دعوت به خود می‌کند. هان! شما نمی‌دانستید رفقا ما چند تا خدا داریم؟ الی ماشاءاللَه! به تعداد تمام نفوسی که خدا خلق کرده یک خدا هم وجود دارد! هر کدامِ از ما یک خدا هستیم منتهی خداهایی که هست تفاوت می‌کند، خدای کوچک و خدای بزرگ و بعضی ها خدایی دارند که زده روی دست آن خدای واقعی! آن قدر الی ماشاءاللَه بزرگ است و این قدر عظیم است که اصلا نمی‌شود کاریش کرد، نمی‌شود کوچکش کرد این را! خیلی آقا این خدا بزرگ است! هی آمدیم خدا را بادش کردیم! خودمان ها!

 امام علیه السلام می‌فرماید آن معرفتی که من دارم به تو، آن معرفت و شناخت باعث شده که من دلالت و راهنمایی به تو پیدا کنم ولی معرفت هایی که در این دنیا هست همه دلالت بر خداهای دروغین، است خداهای ساختگی است به خدای واقعی کدام معرفت رهنمون است؟ انشاءاللَه برای تتمة مطلب اگر خداوند توفیق بدهد برای جلسات بعد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. نهج البلاغة(عبده)، ج ٢، ص ١٥٨:...إنّک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلاّ أنّک لَستَ بنبیٍّ ولکنّک وزیرٌ.... [↑](#footnote-ref-1)
2. الکافی، ج ١، ص ٢٥: إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤوس العباد فجمع بها عقولَهم و کَمَلَتی به أحلامُهم. [↑](#footnote-ref-2)
3. جامع الأخبار(للشعیری)، ص ١٠١: و قال صلی الله علیه و آله و سلم: تناکحوا تناسلوا تکثروا فإنّی اُباهی بکم الاُمَمَ یوم القیامة و لو بالسقط. [↑](#footnote-ref-3)